

اجبار شعر فارسی

ناصر پورپیرار

اندیشه درباره شعر فارسی، هم از آغاز، با حیرت از کثرت شاعران در این خطه همراه است. هم امروز، از زن و مرد، غزل‌گوی و نوسرا، بیش از پنجاه هزار شاعر زنده داریم، که شعر چند هزار آن‌ها، اگر منتشر شود، اعتبار ادبی خواهد یافت. در طول زمان - این هزار سال گذشته - آن قدر شاعر بالقوه داشته‌ایم، که هیچ صنعتی را با آن‌ها یارای مقابله نبوده است. ما به این تعداد - شاید ده‌ها میلیون - نانو، کفاش و یا حتی جنگاور نداشته‌ایم.

و اما زبان ما در زمینه‌ی نثر سترون و بی‌بار است. سخن‌دانان ما با واژگان فارسی، در شعر گوی‌سازی می‌کنند و با همین واژگان، در نثر، در مقایسه با شعر، خرمهره هم از کار در نمی‌آورند. مگر این‌که بر نثر نیز آهنگی شعرگونه بگذارند.

آن‌ها که کوشیده‌اند بر نثر نویسان هزار سال گذشته تذکره‌ای بنویسند، دستشان به صد نام پرآوازه نیز بند نشده. صدنفری که سعدی و مولانا و خیام و ناصر خسرو و ناصرالدین شاه را نیز، دربر می‌گیرد. بقیه هم غالباً مورخ یا شارح‌اند. برای اطمینان، به هزار سال نثر پارسی کریم کشاورز، رجوع کنید.

سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر، هر کس را دو سطر نامه نصیحت یا پاراگرافی در عرفان به فارسی داشته، با این‌که تا آن‌سوی خراسان بزرگ و حتی عثمانی به جست‌وجویشان رفته، باز هم کوله‌بارش از پانصد نام متفرقه سنگین‌تر نیست.

چه شده که زبانی در نگارش به نظم تا به این پایه قدرتمند و در کتابت به نثر تا به این اندازه ناتوان است؟ در این جا ابهامی است که اندیشیدن به آن ظاهراً عبث می‌نماید. گویی چنین

خاصه‌ای در زبان ما، چنان طبیعی است که کسی در این باره سؤالی نمی‌دهد.

با این همه، در جهانی که مدار آن بر علم و عقل می‌گردد، مدارا با ابهامات چندان خردمندانه نیست. بی‌تردید جست‌وجوی علت یا علت‌هایی برای عدم توازن تا این حد وسیع، ضروری است. اگر علتی برای فوران شاعر در این زبان نیابیم، سرانجام شاید گفت‌وگوی روزمره نیز، صورتی از مشاعره به خود بگیرد.

البته ابدأ معلوم نیست که حتی یافتن علت غلبه شعر بر نثر، خود به خود به معنای یافتن راه درمان این تب فرونشستنی باشد. اما ممکن است گامی تا خانه طبیب رفته باشیم.

آنچه به دنبال خواهد آمد، حاصل اندیشه درازمدت یک ذهن آماتور است. شاید گمراهی محض از کار درآید و شاید هم راه به دهی ببرد. اساتید و متخصصین، این ذهن خام را به آتش ادله پیش‌تر خواهند پخت و یا به خاکستر بی‌اعتباری خواهند نشانند. لاقلاً این‌که، اگر تاکنون در این باره - کشف منبع آتش‌فشان خاموش‌نشدنی شعر در زبان فارسی - سخنی نبوده، این سخن آغازین شناخته خواهد شد.

ابزار ارتباط صوتی، در جوامع انسانی، موسیقی و کلام است. یکی مستقیم و دیگری غیرمستقیم، یکی روزمره و دیگری به نیاز. حتی نمی‌توان تقدم آن‌ها را تعیین کرد. اگر موسیقی را ایجاد صدای موزون به وسیله ابزار آن بدانیم، به یقین کلام مقدم است. ولی اگر موسیقی، انتقال یا تقلید اصوات موزون طبیعت، از طریق حنجره انسان باشد، آن‌گاه بر کلام نیز مقدم خواهد شد. برای سهولت می‌توان کاربرد آن‌ها را، هم از نخست، دوش به دوش هم فرض کرد.

اساس بحث ما، در کشف ارتباط و پیوندی است که بین این دو ابزار ارتباط صوتی پنهان است و تأثیری است که بر یکدیگر می‌گذارند.

در شرق دور، عمدتاً در ژاپن و چین، بین این دو ابزار، فاصله بسیاری است. کلام و آیین نگارش آن، در نهایت پیچیدگی است. الفبای شناخته‌شده کلام، مجموعه‌ی گیج‌کننده‌ای از پانصد - ششصد علامت و صدای مجرد و ترکیبی است که اگر اهمیت ضرب‌آهنگ را در تغییر معانی واژه‌ها بر آن بیفزاییم و اگر اشکال نگارش بی‌اندازه فنی و پرمز و راز این الفبا را در نظر بگیریم، آن‌گاه کلام، در شرق دور، به مجموعه‌ای تبدیل می‌شود که دست‌یابی تخصصی به آن، برای غیریومی آن سرزمین، در طول یک عمر کامل نیز میسر نیست.

تسلط کامل بر رموز زبان، در شرق دور، در انحصار فیلسوفان و پیامبران است. نه فقط اوراد و اذکار ادیان، بل نصایح و ضرب‌المثل‌ها و مثل‌ها و کلمات قبصار، معجزه‌ی هدایتگر سخن‌شناسانی چون بودا، لنین پو و کنفوسیوس شناخته می‌شود، که نیمه‌خدایند.

از نظر شامان‌های پیرو ادیان این پیامبران، سخن چنان نفیس است که برای حراست از آن، گاه خود را به سکوت ابدی محکوم می‌کنند.

و موسیقی در همان خطه، در جهت عکس این قداست، حرمت، پیچیدگی و الوامقامی است. موسیقی و حتی رقص در شرق دور، از تک‌هجاهای بریده و از حرکات آرام بی‌ضرب‌آهنگ

فراتر نمی‌رود.

به نظر می‌رسد موسیقی در شرق دور، در حالت‌های نخستین و سستی خود متوقف مانده است. بازتاب اولیه این موسیقی، انتقال بیان ساده‌ای است که شخص با خود و یا با مخاطبی دارد که تعلق خاطرش به اوست. هر چه زبان در اقلیم‌های شرق دور، پیچیده و دور از دسترس است، موسیقی ساده، بی‌ادعا و رام است.

در غرب شناخته‌شده‌ی کلاسیک، یعنی در اروپا هم، مانند شرق دور، بین این دو ابزار فاصله بسیاری است، اما مطلقاً در جهت عکس آن دیگری.

در غرب، زبان پدیده‌ای است مختصر، قانونمند و در اختیار، با الفبایی چنان خلاصه که در ۲۶ نشانه می‌گنجد و پنج مصوت، که سیصد واژه آن، ارتباط کامل روزمره را میسر می‌کند. در غرب ریشه همه‌ی زبان‌ها یکی است: لاتین. اگر شما کلمه‌ی آزادی یا فرهنگ را با کمی انحنای در ابتدا یا انتهای واژه بر زبان آورید، در سراسر اروپا مفهوم می‌شود. در غرب، زبان همان اندازه عامیانه، در دسترس و رام است که در شرق، موسیقی.

و در نقطه مقابل، موسیقی در غرب به چنان اوج، پیچیدگی و وسعت می‌رسد که یک عمر کوشش برای دست‌یابی کامل به میراث آن، و نه نوسرایی، هرگز کافی نخواهد بود. آن موسیقی که در شرق از گلایه شخصی فراتر نمی‌رفت، در غرب به پیام کوبنده و پرطنین سنفونی نهم تبدیل می‌شود که در کار تفسیر جهان و تکلیف آدمی در آن است. این‌جا، یعنی در غرب، موسیقی رسالتی پیامبرگونه دارد، چنان‌که در شرق دور، زبان می‌داشت. موسیقی در غرب پیام صلح و پیام رستگاری است. موسیقی کلاسیک از ارتباط فردی درمی‌گذرد و به شادمانی و عشق جهانی می‌اندیشد. آیا این سخن حیرت‌انگیز و پراستعاره بتهوون به بحث ما مدد نمی‌رساند که می‌گفت: آن‌جا که زبان از گفتار بازمی‌ماند، موسیقی آغاز می‌شود.

هجرت کلام و موسیقی از شرق به غرب، آشکارا موجب افول یکی و صعود آن دیگری است، آیا در طول سفر بر آن‌ها چه گذشته است؟

رد پای تدریجی این جابه‌جایی را، با یک بررسی ساده، در ریتم‌پذیری موسیقی، هر چه به غرب نزدیک‌تر می‌شود و ساده‌گرایی زبان، هر چه از شرق دور می‌شود، در زبان‌های سانسکریت، اردو، فارسی، عربی و سپس لاتین و نیز در موسیقی هندی، ایرانی، عربی و سپس موسیقی کلاسیک، می‌توان پیدا کرد. جابه‌جایی کفه‌های این ترازو، در مسیر این سفر، پله به پله قابل تعقیب است.

آن‌چه اینک و فقط در چهارچوب این مقاله گفتنی است این‌که: بارانداز و نقطه میانی این سفر شگفت‌انگیز، خطه‌ای است با نقطه‌ی مرکزی ایران و قوس‌هایی که غربی‌ترین شاخه زبان سانسکریت و اردو و شرقی‌ترین رگه زبان عربی را شامل می‌شود. در این خطه چنین پیداست که کفه‌های ترازوی زبان و موسیقی برابر می‌شود.

در ایران و در حوزه‌های زبان پارسی، موسیقی و کلام در تعادلی شگفت‌انگیز قرار می‌گیرند،

آن‌طور که هیچ‌کدام بی‌مدد آن دیگری هویت کاملی نمی‌یابند. در واقع در این نقطه مرکزی، آن کلامی فهمیده می‌شود که آهنگین است و یا آن آهنگی مؤثر می‌افتد که با کلام توأم شود و این همان شعر و ترانه است. گویا ما برای انتقال سهل‌تر و مؤثرتر پیام مجبوریم شعر بگوییم. فردوسی در مقام دفاع از شاهنامه‌اش، با وجود این‌که شاهنامه ابومنصوری به نثر وجود داشت، می‌گوید که: آن شاهنامه منشور بود و طبایع از پیوند با آن دور.

تمایل به ایجاد ریتم در سخن، حتی در اندک نثرهای به میراث‌مانده نیز مشهود است. نامه‌های اداری، احکام، شرح‌ها و متون تاریخی، موزون، پرتکلف و آهنگین‌اند. این تمایل در گلستان به اوج خود می‌رسد. گویا کلام بی‌آهنگ در زبان فارسی علیل و بی‌تأثیر است.

بدیع‌ترین نکته در این مدخل توجه به این فصل است که حتی در میان شعرای پرآوازه و شناخته‌شده تاریخ ادبیات ما، آن‌نام‌هایی به اسطوره بدل شده‌اند، آن شعرهایی در ذهن مانده‌اند و قرن‌هاست به سهولت در دهان‌ها می‌چرخند، که با موسیقی همسازترند، زیرا سراینده‌گان این اشعار، در موسیقی نیز دست داشته‌اند. آیا معلوم نیست که رودکی، حافظ، مولانا، خیام، نظامی و سعدی، یعنی بزرگان شعر ایران، موسیقی را می‌فهمیده‌اند. حتی امروز و در زمان حاضر نیز چنین است: موسیقی‌دانی ابتهاج، جای پای محکمی در اشعارش گشوده و مقام شاعر را در شعر معاصر بالا برده است.

بی‌مدد ده‌ها و ده‌ها نگاره‌های نو و بی‌جمع‌آوری ده‌ها و صدها نشانه از هجرت غریب موسیقی و کلام از شرق به غرب و تغییر در قدرت و ارزش و کاربرد این دو مسافر در طول این سفر شگفت؛ این بحث کاملاً گشوده نخواهد شد و این چند سطر در حد اشاره باقی خواهد ماند. جمع‌آوری نشانه‌های موافق یا مخالف با تز ارائه‌شده در این تک‌نگاری مختصر، به گردن متخصصین باقی خواهد ماند.

آن‌چه بر این همه می‌توان افزود: تأثیر تاریخ، تأثیر جغرافیا و تأثیر دسپوتیسم، همه شاخه و برگ‌اند. ریشه و تنه گفته آمد.

به دنبال، چرایی این تحول در زبان و موسیقی در سفر از شرق به غرب طرح می‌شود که به مدخلی دیگر نیازمند است و موکول به آینده‌ای شاید نه بسیار دور خواهد شد.

سررسید نامه سال ۱۳۷۳ خورشیدی

سررسید بدون متن

تقویم جیبی پرفراژدار و تقویم رومیزی

و سررسیدهای دیگر ... در آگهی بعدا

طرح و نشر کارنگ، تلفن: ۶۴۰۶۱۸۳